

چراغ سیزدهم - خام اندیشی و محال اندیشی لیبرال‌ها

در مقالات قبل گفتیم طرفداران لیبرالیسم بر این باورند که باید جامعه را فارغ از هرگونه جهان‌بینی و ایدئولوژی - و در واقع، بدون مفروض گرفتن هرگونه تعریفی از سعادت بشر - مهندسی کرد. سپس نشان دادیم که این اعتقاد، هم، محال‌اندیشانه است و هم، خام‌اندیشانه. محال‌اندیشانه است چون اگر حقیقتاً تعریفی از سعادت نسبی بشر را - ولو به شکل ناخودآگاه - پیش فرض خود قرار ندهیم، منطقاً، محال است بتوانیم حتی برای این موضوع استدلال کنیم که «آیا لیبرال بودن بهتر است یا لیبرال نبودن؟». علاوه بر این، خام‌اندیشانه هم، هست. چون عملاً نیز به خاطر همین مشکلات منطقی، لیبرالیسم در زندگی بشر، دقیقاً مانند یک ایدئولوژی تمام‌عیار ظاهر شده و می‌شود. یعنی لیبرال‌ها - چه بخواهند، چه نخواهند - خودشان دقیقاً گرفتار همان ایراداتی هستند که به دیگران وارد می‌کنند.

اکنون می‌توانیم برخورد لیبرال‌ها با مسئله «مشروعیت»، و نوع موضع‌گیری آنها در قبال جوامعی که همچون خودشان به لیبرالیسم اعتقاد ندارند را، بهتر تحلیل کنیم. قبلاً گفتیم که از نظر لیبرال‌ها، نخستین شرط ضروری برای مشروعیت یک حکومت، بی‌طرف بودن آن حکومت در قبال همه جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌هاست. اکنون به‌طور دقیق‌تر می‌توانیم بگوییم: شرط اول مشروعیت از نظر آنها، در واقع، پایبندی به ایدئولوژی پنهان لیبرال‌دموکراسی است. به همین جهت، آنها برای حکومت‌هایی که - به اصطلاح لیبرال‌ها - ایدئولوژیک هستند - و در واقع به‌طور دقیق‌تر، ایدئولوژی آنها لیبرال‌دموکراسی نیست - هیچ مشروعیتی قائل نیستند. بنابراین در برخورد با جوامع و حکومت‌های غیرلیبرال، وظیفه اصلی خود را مبارزه جدی و همه‌جانبه با این‌گونه حکومت‌ها می‌دانند. به‌طور طبیعی، این مبارزه، ماهیتاً یک مبارزه فکری و ایدئولوژیک است. یعنی آنها در درجه اول سعی دارند تا تفکرات مخالف با لیبرالیسم را از صحنه تاریخ حذف کنند. بنابراین، مبارزه آنها با جوامع و اندیشه‌های غیرلیبرال، در وهله اول، یک مبارزه همه‌جانبه تبلیغاتی است. این مبارزه را که برخی به‌درستی «تهاجم فرهنگی» [و اخیراً نیز آنرا «جنگ نرم»] نامیده‌اند، می‌توان در فیلم‌ها، در ادبیات، در مواضع سیاسی، در اطلاع‌رسانی‌های خبری، در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، و خلاصه در جمیع رفتارهای فرهنگی و اصطلاحاً، نرم‌افزاری آنها مشاهده کرد.

به‌عنوان مثال، کافیت نگاه‌ها به جوایز بسیار پرسروصدای فرهنگی و سیاسی آنها - همچون جایزه سینمایی اسکار و جایزه سیاسی صلح نوبل - بیندازید تا موضوع به‌خوبی برایتان روشن شود. [شخصاً، به‌عنوان کسی که سالیانیست فیلم‌های برگزیده آکادمی اسکار را دنبال می‌کنم، می‌توانم ساعت‌ها برای شما استدلال کنم که چگونه عمده فیلم‌های برگزیده در این جایزه بین‌المللی، پنهان و آشکار، مروج و مبلغ جهان‌بینی غربی و ایدئولوژی لیبرال هستند.]

پس به‌طور خلاصه، لیبرال‌ها، با بهره‌گیری از تمامی روش‌های - اصطلاحاً - نرم، سعی می‌کنند مفاهیمی از نوع حقوق بشر، نظم نوین جهانی، سبک زندگی غربی، جهانی‌سازی اقتصاد، و ده‌ها عنوان دیگر - که در تمامی آنها، ایدئولوژی لیبرال‌دموکراسی یک پیش‌فرض جدانشدنی است - را به جوامع و ملت‌های دیگر، القاء و بلکه تحمیل کنند. گاه می‌شود که از این تحمیل نرم ایدئولوژی خود، حتی به‌صراحت سخن می‌گویند و به آن افتخار هم می‌کنند. این منش غربی‌ها را، مخصوصاً از آثار ادبی و هنری آنها می‌توان به‌خوبی استنباط و استخراج کرد.

اما اگر نتوانند از طریق تبلیغات و القائات فرهنگی و یا از طریق سخنان شبه‌علمی، نگاه به‌اصطلاح خودشان، ایدئولوژیک به انسان و جهان - و در واقع، جهان‌بینی‌ها و ایدئولوژی‌های غیرلیبرال - را از میدان به‌در کنند، آن‌وقت است که نوبت می‌رسد به روش‌های غیرنرم همچون تحریم‌های اقتصادی و یا حتی توسل به زور و ایجاد خشونت و درگیری‌های داخلی، و بالاخره در صورت امکان و نیاز، حمله نظامی.

من برای این که نشان دهم ایدئولوژی لیبرال تا چه اندازه برای غربی‌ها اهمیت دارد، مایلم فقط برای نمونه، اشاره کوتاهی داشته باشم به نحوه برخورد آنها با مسئله حجاب اسلامی در خود کشورهای غربی. شاید برای بسیاری از ما - و حتی بسیاری از مردم مغرب‌زمین - مایه تعجب باشد که چطور در جوامعی که ظاهراً مهد آزادی‌های فردی به‌حساب می‌آیند، با حجاب دختران و زنان، در مدارس و دانشگاه‌ها مخالفت می‌شود و گاه حتی از ورود زنان محجبه - که با رأی مردم انتخاب شده‌اند - به پارلمان برخی از کشورها ممانعت به‌عمل می‌آید. نکته اساسی در این موضوع - که ممکن است خیلی‌ها به آن توجه نداشته باشند - اینست که مخالفت غربی‌ها با حجاب، نه به این دلیل است که آنها به آزادی‌های فردی - مثل آزادی در نحوه لباس پوشیدن - احترام نمی‌گذارند. بلکه به این دلیل است که آنها حجاب اسلامی را، نقض لیبرالیسم و نشانه لائیک نبودن افراد می‌دانند. به همین جهت، لازم می‌دانند که با آن مقابله کنند. چون معتقدند

حجاب اسلامی مظهر دخالت یک ایدئولوژی - در این جا، اسلام - در رفتارهای اجتماعی و سیاسی است؛ و این همان چیز است که از نظر لیبرالها خط قرمز به حساب می آید.

بله! واقعیت اینست که لیبرالهای غربی با آزادیهای فردی و شیوه لباس پوشیدن افراد، مشکلی ندارند. از نظر آنها، هرکس آزاد است هرطور دوست دارد لباس بپوشد؛ برهنه باشد یا پوشیده، به خودش مربوط است. ولی اگر شکل لباس پوشیدن کسی، مظهر دخالت دین - که نوعی ایدئولوژی است - در رفتارها و تصمیمات اجتماعی به حساب بیاید، آن وقت است که شرط نخستین مشروعیت داشتن یک رفتار از نظر لیبرالها نقض شده است. بنابراین مقابله آنها با حجاب، مقابله با یک طرز خاص از لباس پوشیدن نیست بلکه مقابله با رفتاریست که از نگاه آنها ایدئولوژیک بوده و در نتیجه، با اندیشه لیبرالی در تضاد است. بنابراین لازم می دانند تا از طریق تبلیغات، اگر نشد، از طریق قانون، و اگر نشد، حتی به شکلی خشونت آمیز نسبت به آن عکس العمل نشان دهند.

نکته جالب - و البته بسیار مهم - این جاست که در کشورهای غربی، هر جا که فرضاً طرفداران حجاب توانسته باشند برای حجاب داشتن خود مشروعیت کسب کنند، این مشروعیت را با این توجیه به دست آورده اند که حجاب یک پوشش شخصی است نه یک رفتار اجتماعی مبتنی بر دین. یعنی در جوامع لیبرال، حتی زمانی که با حجاب مخالفت نمی شود، اصول لیبرالی همچنان حاکم هستند. به این معنا که کسی حق ندارد دین و اعتقادات خود را در رفتارهای اجتماعی و سیاسی دخالت دهد. اگر حجاب به معنای دخالت دین در اجتماع و سیاست باشد، لیبرالها حتماً با آن برخورد می کنند اما اگر صرفاً یک سلیقه شخصی باشد، می توانند با آن کنار بیایند!

من در مقاله بعد، شواهد عینی متعددی می آورم از رفتارهای طرفداران لیبرالیسم؛ که نشان می دهد خط قرمزهای جوامع لیبرالی در قبال اصول ایدئولوژیک یا دست کم شبه ایدئولوژیکشان، تا چه اندازه پررنگ است. از جمله، سخنان «ژاک شیراک» - رئیس جمهور اسبق فرانسه - را در مورد حجاب و دلایل حمایتش از اخراج دانش آموزان محجبه فرانسوی از مدارس، برای شما بازگو خواهم کرد.